

دشمنان خود را دوست داشته باشیم!
آیا امکان پذیر است؟



ای. ام. هشام

پاسخ های فکورانه به سؤالات صادقانه

چگونگی رجوع به کتاب مقدس :
متی ۳۵: ۲۴ = انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۳۵



© M.E.C Word of Hope Ministries 2015

Today's Persian Version

Texts © 2011 United Bible Societies

ISBN 978-1-908392-10-7

«مهر ورزیدن به دشمنانم! حتما شوخی می کنید!» شما ممکن است بگویید .
«چطور ممکن است از ما توقع داشته باشید کسانی را که با ما با خشونت
و نا منصفانه برخورد می کنند دوست داشته باشیم؟» «مسلماً کسی نمی
تواند این کار را انجام دهد. آیا کسی هست که مایل به انجام این کار
باشد؟» متأسفانه بسیاری از مذاهب به پیروان خود تعلیم می دهند در
صورتی که نسبت به دشمنان خود متهاجم باشند، به آنها برکت داده خواهد
شد. برخی از افراد در صورتی که قادر به کشتن افرادی که دشمنان خود می
دانند، باشند حتی حاضر به فدا کردن جان خود در این راه هستند. بسیار غم
انگیز است که این افراد عقیده دارند که با انجام این کار، فوراً جواز ورود
به بهشت را کسب می کنند.

همه ما خواستار این هستیم که دیگران دوستان داشته باشند. البته تعداد
اندکی ممکن است بر خلاف این خواسته اجتماعی عمل کنند، اما اکثریت
مردم تلاش می کنند با دیگران همراه باشند و خواهان این هستند که
دیگران در مورد آنها خوب فکر کنند. ما همواره تلاش می کنیم که در سر کار
و در میان همسایه های خود صمیمی و دوست داشتنی برخورد کنیم. ما می
خواهیم به گونه ای با دیگران برخورد کنیم تا آنها احساسات مثبتی نسبت
به ما داشته باشند. گاهی اوقات ما موفق به انجام این کار می شویم، اما
گاهی اوقات هم موفق نمی شویم. متأسفانه دیگران گاهی اوقات تصمیم
می گیرند که ما را دوست نداشته باشند. این ما را آزار می دهد و می تواند
بسیار نا امید کننده باشد. اینکه ما فردی را که با ما مهربان است دوست
داشته باشیم یک موضوع است. اما اینکه یک دشمن را که هدفش رسوایی
و تخریب ما است، دوست داشته باشیم موضوعی کاملاً متفاوت است.

وقتی فردی تصمیم می گیرد با شما دشمنی کند، شما چه کار می کنید؟

تمایل فرد به این است که این دشمنی را تلافی کند. تمایل طبیعی ما انتقام گرفتن می باشد، اما عیسی مسیح فرمود که راه بهتری وجود دارد! به جای تلافی کردن، شما باید دشمن خود را با نیکی کردن به او دوست داشته باشید! ما باید دشمنان خود را دوست داشته باشیم، به آنها نیکی کنیم و برای آنها دعا کنیم. دشمنی و کینه فقط دشمنی بیشتری به همراه می آورد. بنابراین آیا ممکن است دشمن خود را دوست داشته باشیم؟ این ایده به نظر غریب و نامعقول می رسد.

تعلیم عیسی مسیح در مورد دوست داشتن دشمنان مان چیست؟

این چیزی می باشد که عیسی مسیح به پیروانش تعلیم داد: « من به شما که سخن مرا می شنوید می گویم: به دشمنان خود محبت نمائید، به کسانی که از شما نفرت دارند، نیکی کنید، برای آنان که به شما دشنام می دهند دعای خیر کنید. برای کسانی که با شما بد رفتاری می کنند، دعا کنید. وقتی کسی به صورت تو می زند، طرف دیگر صورت خود را هم پیش او ببر. وقتی کسی قبای تو را می برد، بگذار پیراهنت را هم ببرد. به هر که چیزی از تو بخواهد بخش و وقتی که کسی چیزی را که مال توست می برد، آن را مطالبه نکن. با دیگران آنچنان رفتار کنید که می خواهید آنها با شما رفتار کنند. اگر فقط کسانی را دوست داشته باشید که شما را دوست دارند برای شما چه افتخاری دارد؟ حتی خطاکاران هم دوستداران خود را دوست دارند. و اگر فقط به کسانی که به شما نیکی می کنند نیکی کنید، برای شما چه افتخاری دارد؟ چون خطاکاران هم چنین می کنند. و اگر فقط به کسانی قرض بدهید که توقع پس گرفتن دارید دیگر چه افتخاری برای شما دارد؟ حتی خطاکاران هم اگر بدانند تمام آن را پس خواهند گرفت، به

یکدیگر قرض خواهند داد. اما شما به دشمنان خود محبت نمائید و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که پاداش سرشاری خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود. زیرا او نسبت به ناسپاسان و خطاکاران مهربان است. پس همان طور که پدر شما رحیم است، رحیم باشید.» (کتاب مقدس، انجیل لوقا ۳۶-۲۷: ۶)

به پیروان عیسی مسیح هنگامی که از اعمال خشونت و تهاجم نسبت به دیگران امتناع می کنند، در قبال دریافت این درد و رنج، اجر داده می شود. آنها نباید به فکر انتقام گرفتن باشند. آنها باید همان طور که خدا آنها را بی هیچ قید و شرطی دوست دارد، دیگران را دوست داشته باشند. این استاندارد محبت خدا می باشد. خدا لزومی ندارد که مرا دوست داشته باشد. خدا مرا دوست دارد زیرا او دوست داشتن را انتخاب می کند. هنگامی که من از خدا همچون دشمنش بیگانه بودم، او مرا دوست داشت. او عاشق ما انسانهایی هست که در واقع دوست داشتنی نیستیم. ذهن گناه کار دشمن خدا می باشد. اما ببینید خدا چقدر مرا دوست داشت که با وجود اینکه دشمن خدا بودم، عیسی مسیح را فرستاد تا در راه من فدا شود. هنگامی که من یک گناه کار درمانده بودم، جان خود را برای من فدا کرد. (کتاب مقدس، رومیان ۱۱-۶: ۵) مسیح جان خود را برای من که یک گناه کارو دشمن خدا می باشم، فدا کرد. این میزان کامل محبت بیکران خدا می باشد. آیا تا به حال این چنین محبتی را تجربه کرده اید؟ خدا به قدری مردم جهان را دوست دارد که عیسی مسیح را فرستاد تا جان خود را برای گناه کاران فدا کند.

واکنش عیسی مسیح نسبت به دشمنانش چگونه بود؟

همه ما می توانیم کسانی را که ما را دوست دارند، دوست داشته باشیم، اما عیسی عشق عمیق تری را به ما نشان داد. او به کسانی که او را خوار شمردند و او را مورد آزار و اذیت قرار دادند، مهر ورزید. او یک قلب پر از مهر و محبت برای بی مهران دارد.

وقتی سربازان رومی عیسی را دستگیر کردند، پطرس یکی از همراهان عیسی، اعلام جنگ کرد! او می خواست هوا خواهی خودش را نسبت به عیسی بدین صورت اثبات کند. او به سرعت دست به شمشیر شد، شمشیر را کشید و به خدمتکار کاهن اعظم ضربتی وارد کرد و گوش او را برید. فکر می کنید واکنش عیسی به این کار چه بود؟ تبریک گفتن به پطرس به خاطر هواخواهیش از او؟ به او بگوید: «آفرین پطرس. اکنون من می دانم که تو چقدر مرا دوست داری که حضری فردی را به خاطر من بکشی؟» نه، نه! عیسی به او فرمود: « شمشیر خود را غلاف کن. مگر نمی دانی که من می توانم از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده لشکر از فرشتگان را به یاری من بفرستد؟ اما در آن صورت پیش گویی های کتاب مقدس چگونه تحقق می یابد؟» (کتاب مقدس ، متی ۵۳: ۲۶) . پس از آن عیسی گوش آن برده بیچاره را برداشت و او را شفا داد. او عشق و محبت خود را نشان داد در حالی که دیگران کینه توزی و بدخواهی خود را نشان دادند. او شخصیت مهربان خود را با سرزنش کردن پطرس و جبران آسیبی که پطرس وارد کرده بود، نشان داد. البته رهبران مذهبی حقی برای بازداشت کردن عیسی نداشتند. او هیچ قانونی را زیر پا نگذاشته بود. او هیچ جرمی مرتکب نشده بود. اما آنها مانند یک دزد با او برخورد کردند. با این حال هیچ شکایت یا حرف زننده ای از دهان او بیرون نیامد!

بنابراین عیسی بازداشت شد. شش مرتبه به طرق مختلف در طول شب مورد محاکمه قرار گرفت. همه این محاکمه‌ها (در صورت بررسی دقیق) کاملاً از نظر برپایی عدالت، تمسخرآمیز بود. آنها آب دهان خود را به روی او ریختند. آنها ریش او را کردند. آنها تاجی از خار را محکم بر روی سر او گذاشتند. سپس جمعیت مردم که قبلاً با خوشحالی سخنان عیسی را شنیده بودند، توسط گروهی از افراد بسیار متعصب تحریک شدند و حقیقتاً خواستار به صلیب کشیدن او شدند. این نکته بسیار ناگواری باشد که مردم اورشلیم بارها و بارها فریاد زدند و از پیلطس خواستند که این عیسی ناصری باید به صلیب کشیده شود. این در حالی است که بسیاری از این مردم همان‌هایی بودند که قدرت راه رفتن، دیدن و یا شنیدن خود را مدیون شفقت عیسی بودند که آنها را شفا داده بود.

و در نهایت عیسی را به مکان صلیب کشیده شدن بردند.

مهر ورزیدن به شیوه ای شگفت انگیز!

عیسی سی و سه سال قبل از اینکه به صلیب کشیده شود در اصطبلی در بیت لحم یهودیه به دنیا آمد. مدت کوتاهی پس از آن، همراه با پدرخوانده اش یوسف و مادرش مریم به مصر رفتند و در آن جا مدت کوتاهی ماندند و پس از آن به ناصره جایی که در آنجا پرورش یافت، برگشتند. وقتی که او حدوداً سی ساله بود به رود اردن رفت و در آنجا توسط پسرعموی خودش یحیی تعمید دهنده، غسل تعمید داده می‌شود. این اتفاق در واقع شروع مأموریت او به صورت علنی بود. او شروع به فعالیت‌هایی مثل رهایی بخشیدن، تعلیم، شفا دادن و دگرگون کردن زندگی‌ها کرد. مردم عادی با خوشحالی به سخنان او گوش دادند. او به هر جا که می‌رفت، جمعیت

فراوانی برای دیدن معجزات او و درخواست کمک از او و به خصوص برای گوش دادن به تعلیماتش می آمدند. محبوبیت او زمامداران مذهبی یهودی را خشمگین کرد و باعث شد که حسادت آنها هر لحظه افزون گردد و در نهایت این حسادت باعث شد که توطئه ای بچینند تا عیسی ناصری را یک بار و برای همیشه از میان بردارند.



بنابراین عیسی را به مکانی که در آن به صلیب کشیده شد بردند. در آنجا او را با میخ هایی به صلیبی

که روی زمین بود، بستند و سپس صلیب را بلند کردند. صلیب به سوی حفره ای که باید در آن قرار می گرفت حمل شد و در درون آن قرار گرفت. در آن لحظه تمام بند های استخوان های خداوند مان (با توجه به پیشگویی داوود پادشاه در مزامیر ۲۲) از هم جدا شده بودند. عیسی با آن همه درد سوزاننده و رنج به صلیب کشیده شد. او بر روی صلیب وسط قرار داشت و در دو طرف او دو مجرم بر روی صلیب بودند.

هنگامی که عیسی به صلیب کشیده شد، میخها با چکش به میخ ها و پاهایش کوبیده شدند. عیسی به جای اینکه به جلادانش ناسزا بگوید، در عوض برای آنها به آرامی دعا کرد! عیسی بر روی آن صلیب وسطی شروع به صحبت کردن کرد. اولین چیزی که فرمود این بود : « ای پدر ، این مردم را

ببخش، زیرا که نمی دانند چه می کنند. « (کتاب مقدس، لوقا ۲۳:۳۴)

یک دعای قابل توجه!

کتاب مقدس می فرماید که این اشتباه نیست که مسیحیان برای خودشان دعا کنند. گاهی اوقات که ما با مشکل بزرگی برخورد می کنیم ، برای خودمان دعا می کنیم. اغلب اوقات در کتاب مقدس با زنان و مردان خدا که برای خود دعا می کنند، برخورد می کنیم. به خصوص زمانی که توسط مشکلات و یا دشمنان احاطه می شوند. خیلی اوقات هم در کتاب مقدس با مردمی برخورد می کنیم که برای دیگران دعا می کنند، که البته معمولاً دوستان آنها هستند. اما هنگامی که عیسی غرق در درد و رنج بود و توسط شکنجه گر ها احاطه شده بود و هنگامی که او به سوی بزرگ ترین مشکلی که دنیا شاهد آن بوده است، می رفت، ما می بینیم که او برای خودش دعا می کند، بلکه برای دیگران دعا می کند. این دیگران که او برای آنها دعا می کرد به معنای واقعی دشمنان او بودند که با او کینه توزانه برخورد کردند.

این یک دعای منحصر به فرد است!

در اصل، اهمیت دعایی که عیسی خواند، این بود که این دعا استمرار داشت. عیسی برای یک لحظه خاص دعا نکرد، بلکه به دعا کردن ادامه داد. این یعنی عیسی فقط برای یک بار دعا نکرد، بلکه همچنان که او را آزار می دادند، او مکرراً همان دعا را می کرد. بنابراین ما می توانیم تصور کنیم که هنگامی که آنها میخ ها را بردست و پای عیسی می کوبیدند ، او در حال دعا کردن آنها و گفتن «پدر این مردم را ببخش»، بود. هنگامی که آنها صلیب را بلند کردند تا با لرزش و تکان در درون حفره خود قرار بگیرد

دشمنان خود را دوست داشته باشم! آیا امکان پذیر است؟

(و مسلماً رنج و درد غیر قابل وصفی وجود داشته، که باعث فریاد کشیدن هر فرد عادی می گردد.) در این مرحله هم بر لبان عیسی همان دعا جاری بود: « پدر این مردم را ببخش.» هنگامی که مردم شروع به آمدن کردند، به خصوص رهبران مذهبی و مقامات گفتند: « او دیگران را نجات داد، اگر او مسیحا، برگزیده خدا، می باشد ببینیم آیا خودش را می تواند نجات دهد؟» در حالی که آنها درد و رنج عیسی را به تمسخر می گرفتند، چیزی غیر از این از لبان او خارج نشد: « ای پدر ، این مردم را ببخش، زیرا که نمی دانند چه می کنند. » همچنین در پای صلیب سربازانی بودند که نسبت به صلیب کشیده شدن و سختی های دیگران بسیار سنگدل بودند، به گونه ای که بر سر لباس های عیسی قمار می کردند. اما همچنان در بالای سرشان صدای عیسی منجی که در تحمل درد و سختی بود می آمد که همان دعا را می کرد: « پدر این مردم را ببخش.»

ما در اینجا نجابت پسر خدا را در نظر می گیریم و به آن می اندیشیم. هنوز روزهای زیادی از آن زمانی که آن دستان برای شفا دادن، آرام کردن و برکت دادن دراز می شد، نگذشته است. آن همان دستهایی است که کودکان را به آغوش می گرفت! آن پاهایی که بیرحمانه به میخ کشیده شده اند، در روزهایی نه چندان دور به خانه های ماتم زده گام برمی داشتند. آن پهلویی که زمانی نه چندان دور برای کودکان همچون آغوشی بود، اکنون در شرف سوراخ شدن با نیزه قرار گرفته است. عیسی مسیح دیگر نمی توانست حرکت کند تا فردی را لمس کند و به او یاری رساند. اما کاری که می توانست انجام دهد و داد دعا کردن بود: « پدر این مردم را ببخش.»

او فردی نبود که فقط حرف بزند!

در آن لحظه ای که مردم در حال انجام بدترین کارهایشان بودند، عیسی فرمود: « پدر این مردم را ببخش.» ! او برای بخشوده شدن آنها دعا کرد. او برای بخشوده شدن رهبران مذهبی متعصب و قاتل دعا کرد. او برای جمعیتی که بر سر او فریاد می کشیدند، طلب بخشایش کرد. او برای سربازان طلب بخشایش کرد. همان طور که فردی این جمله را در مورد عیسی به کار برد؛ او آنها را با کوهی از نیایش احاطه کرد. ما دوباره به یاد می آوریم هنگامی که سه سال قبل و بر روی تپه ای دیگر، عیسی فرموده بود: « به دشمنان خود محبت نمایید ، به کسانی که از شما نفرت دارند، نیکی کنید، برای آنان که به شما دشنام می دهند دعای خیر کنید. برای کسانی که با شما بد رفتاری می کنند، دعا کنید.» (کتاب مقدس، لوقا ۲۸، ۲۷: ۶) و در این جا و در مکان به صلیب کشیده شدن خود، او در حال موعظه تعلیمات خودش می باشد، زیرا عیسی فردی نبود که تنها حرف بزند؛ او به آن چیزی که برای دیگران موعظه می کرد، خود به آن عمل می کرد. او فرد ریا کاری نبود. او برای افرادی که پیرامون او بودند دعا می کرد تا به بزرگ ترین نیاز آنها (که بزرگ ترین نیاز شما نیز می باشد) پاسخ داده شود. و این دعا برای بخشوده شدن گناهان آنها بود.

عیسی برای چه چیزی دعا کرد؟

کلمه « بخشیدن » یکی از کلمات شگفت انگیز در کتاب عهد جدید می باشد. این کلمه گاهی به معنای عفو کردن و گاهی به معنای اجازه دادن ترجمه می گردد. برای مثال، روزی چند نفر فرزندان خود را نزد عیسی آوردند تا بر سر ایشان دست بگذارد و برکت شان بدهد؛ اما هنگامی که شاگردان عیسی



این را دیدند، آنها را مورد سرزنش قرار دادند. اما عیسی کودکان را نزد خود فرا خواند و به شاگردان فرمود: « بگذارید بچه های کوچک نزد من بیایند.» (کتاب مقدس، لوقا ۱۶: ۱۸) به عبارت دیگر، عیسی فرمود: « اجازه دهید بچه های کوچک نزد من بیایند، و هرگز مانع آنان نشوید.» این همان کلمه ای است که عیسی وقتی این دعا را می کند، استفاده می کند: « پدر این مردم را ببخش.» مقصود عیسی وقتی که در مورد کودکان صحبت می کند این است: « نسبت به کودکان

مداخله نکنید. باعث متوقف شدن کودکانی که نزد من می آیند، نشوید. وارد این قضیه نشوید و دخالت نکنید.» هنگامی که این موضوع را درک کردید، شما خواهید فهمید که عیسی واقعاً چه دعایی بر روی صلیب کرد.

دعای او در واقع این بود: « پدر، در کاری که آنها می کنند مداخله نکن، چرا که آنها به خاطر نادانی خود این کار را انجام می دهند. وارد این قضیه نشو و آنها را لعنت نکن. وارد این موقعیت نشو و آنها را قضاوت نکن. اکنون این کار را انجام نده، پدر. قضاوت خود را به تعویق بینداز تا آنها این فرصت را داشته باشند تا بدی و زشتی کاری را که انجام می دهند، درک کنند و سپس توبه کنند و بخشش تو را دریافت کنند.» هنگامی که عیسی مسیح بر روی صلیب بود، لشکری از فرشتگان حاضر بودند تا او را آزاد کنند. خدا می توانست با قدرت مطلقش پا به میان بگذارد و تمام مخالفانش را نابود کند و برای همیشه از میان بردارد، اما عیسی دعا کرد تا پدرش قضاوت آنها را به تعویق بیندازد.

تمامی پیام صلیب عیسی مسیح بخشش می باشد که همچون نور پرتو می افکند. تمامی صلیب در مورد بخشش می باشد. من خیلی خوشحالم که وقتی برای اولین بار در مورد عیسی مسیح و پیامش شنیدم ، خدا بلافاصله مداخله نکرد و مرا به خاطر رفتار بسیار بد نسبت به مسیح مورد قضاوت قرار نداد. من از مسیحیان و کتاب مقدس متنفر بودم. من ماهها و سال ها به خوار شمردن عیسی مسیح کتاب مقدس و پیامش می پرداختم. من به گناهانم ادامه دادم، در حالی که به وقاحت آنها پی نمی بردم. اگر در آن موقع خدا مداخله می کرد و مرا مورد قضاوت قرار می داد و یا مرا از صحنه روزگار محو می کرد، من برای همیشه و سزاوارانه مورد لعن خدا قرار می گرفتم. اما خدا از قضاوت خود جلوگیری کرد. من اعتقاد دارم که خدا این کار را در پاسخ به وساطت مسیح بر روی صلیب انجام داد. خدا از قضاوت خود در مورد من صرف نظر کرد و به من اجازه داده شد تا در نهایت به انجیل، مژده خوب عیسی (که اکنون شما در حال گوش دادن به آن هستید!)، گوش فرادهم و بدین ترتیب بخشش را تجربه کنم. جایی که من بخشش را یافتم بر صلیب عیسی بود، جایی که عیسی برای اولین بار دعا کرد : «پدر این مردم را ببخش، چرا که نمی دانند چه می کنند!»

نفرت همه جا بود! اما عیسی محبت را انتخاب کرد.

دعای عیسی چه چیزی را به ما تعلیم می دهد؟

وقتی که ما به آنچه مردم با عیسی انجام دادند، نگاه می کنیم، ما اغلب می خواهیم خود را از صحنه جدا سازیم. ما می گوییم: «ما در این قضیه سهمی نداریم.» ما می اندیشیم که چقدر عمل آن مردم ترسناک و مهیب بوده است و احساس می کنیم که ما نمی خواهیم هیچ رابطه ای با چنین

افرادی داشته باشیم. ما نمی خواهیم که هیچ نقشی در به صلیب کشیده شدن عیسی داشته باشیم.

باید به خاطر داشته باشیم که تمام گناہانی که درمحل به صلیب کشیده شدن عیسی دیده می شود در قلب خودمان هم یافت می شود. چرا یهودا به مسیح خیانت کرد؟ به این دلیل که او فردی بود که مسئول نگهداری پولها بود. او خزانه مشترک ۱۲ شاگرد عیسی را نگهداری می کرد. ما در کتاب مقدس (انجیل یوحنا) می خوانیم: « او دزد بود و مسئول نگهداری پولها بود و از این پول می دزدید.» (کتاب مقدس، یوحنا ۶-۵: ۱۲) اما او باز هم مقدار بیشتری می خواست. بنابراین او مایل بود تا اطلاعاتی در مورد محل مسیح بدهد و بدین ترتیب دستگیری او آسان بود و بدون سر و صدا و شورش صورت می پذیرفت. او اطلاعات مربوط به محل عیسی را در ازای دریافت سی سکه نقره فاش کرد. گناہی که مسیح را بر روی صلیب قرار داد به این دلیل بود که فردی مقدار بیشتری برای خود می خواست! چنین گناہی باعث به صلیب کشیده شدن مسیح گردید.

همچنین کاهنان اعظم (رهبران مذهبی) نیز بودند که تمایل به پرداخت سی سکه نقره داشتند، چرا که آنها حسود بودند. حسادت آنها به این دلیل بود که عیسی مسیح بر خلاف آنها از محبوبیت برخوردار بود؛ به گونه ای که تمامی شهرهسپار ملاقات او شدند و آن رهبران مذهبی را جا گذاشتند. آنها از حسادت در حال سوختن بودند. عیسی خوب و عادل و مقدس بود. هیچ گونه خطایی در او یافت نمی شد. با این حال گرچه خطایی در او وجود نداشت، قلب هایشان با اندیشه های کشنده نسبت به او پر شده بود. و آن اندیشه های کشنده در قلب هایشان انباشته شده بود و آن چیزی جز حسادت نبود.

آیا ما چنین مشکل مشابهی را در زندگی خود نداریم؟ اغلب اوقات ما به فرد دیگری که خوب است و یا حداقل از ما بدتر نیست، نگاه می‌کنیم. ما به فردی که در یک موقعیت اجتماعی خوب قرار دارد و به این خاطر توجه دیگران را به خود جلب می‌کند، نگاه می‌کنیم و سپس بی‌هیچ توضیح منطقی نسبت به آن فرد حسادت می‌کنیم. این گناهی است که نشان دهنده تباهی قلب ما است. آن حسادت بود که باعث به صلیب کشیده شدن عیسی مسیح شد. بدون طمع و حسادت، عیسی هرگز به صلیب کشیده نمی‌شد!

و پس از آن پیلاتوس فرماندار رومی را داریم. او تسلیم خواست مردم شد. او تصمیم گرفته بود که مسیح را به صلیب نکشاند، اما مردم بر او غالب بودند و بر او فشار آوردند. او می‌دانست که اگر عقب نشینی نکند، اعتبار خودش خدشه دار می‌شود. مردم ذهنیت خاصی از او داشتند و او می‌خواست که این ذهنیت همچنان ثابت بماند. در واقع او می‌خواست که تأثیر به سزایی در اذهان عمومی بگذارد. در واقع او حاضر بود پا بر روی تمامی اصول بگذارد ولی اعتبار خود را حفظ کند، حتی اگر منجر به کشته شدن فردی بی‌گناه می‌گشت. او حاضر بود هر اتفاقی بیفتد ولی اعتبارش همواره حفظ گردد.

دوستان، گناهایی که مسیح را به صلیب کشاند، گناهایی هستند که در زندگانی ما نیز وجود دارند: زیاده خواهی، حسادت و خود خواهی. ما نمی‌توانیم خودمان را از صلیب عیسی جدا بدانیم. ما هم به نوبه خود نقشی در به صلیب کشیده شدن پسر خدا داریم. اگرچه ما ظاهراً در آنجا حضور نداشتیم، گناهان ما باعث گردید که او بر روی صلیب به میخ کشیده شود و به جای ما مجازات گردد.

حالا آیا محبت ورزیدن به دشمنان خود امکان پذیر می باشد؟

پولوس- تروریستی که بشارت دهنده انجیل شد.^۱

پولوس طرسوسی فرمانده شکنجه گران اولین ایمانداران بود. او یک یهودی متعصب بود و یک دشمن برای کلیسا به حساب می آمد. او یک قاتل بود. او ایمانداران مسیحی بی گناه را به زندان می افکند (یا احتمالاً آنها را می کشت) و از انجام این کار لذت می برد. او از عیسی مسیح و نام او و مردم او و اعمال و سخنان او متنفر بود. اما او یک رویارویی دراماتیک با مسیح که از مردگان برخاسته بود، داشت. هنگامی که شائول (پولوس) به سوی دمشق حرکت می کرد در حالی که قلب او آکنده از تهدید و خشم بود، در مسیر توسط شخص عیسی مسیح متوقف شد. عیسی به او گفت: « شائول، شائول چرا بر من جفا می کنی؟» (کتاب مقدس، اعمال رسولان ۹:۴) فرا خوان عیسی باعث عوض شدن پولوس گردید. او از شائول که دشمن مسیحیت بود به پولوس که مروج اصلی پیام مسیحیت شد تغییر نام داد. او موقعیت و اعتبار خود را در جامعه یهودی رها کرد و به یک مبشر که همواره در سفر بود، تبدیل گردید و متحمل سختیهای بیشماری در سرتاسر امپراطوری روم گشت تا بتواند پیام مسیحیت را با دیگران به اشتراک بگذارد. بعدها او نامه ای خطاب به یکی از کلیساها نوشت و گفت: « من با مسیح مصلوب شده ام به طوری که دیگر آن که زندگی می کند، من نیستم، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند و در خصوص این زندگانی جسمانی ای که اکنون دارم، فقط به وسیله ایمان به پسر خدا

۱- یک DVD به نام دمشق که توسط یک بازیگر سوریه ای تولید شده است که در آن زندگی پولوس به تصویر کشیده شده است. برای جزئیات بیشتر با ما تماس بگیرید.

۲- ای. ام. هشام کتابچه ای با عنوان « چگونه خدا می تواند یک پسر داشته باشد؟» تألیف کرده است. برای داشتن یک نسخه رایگان از این کتاب، لطفاً با ما تماس بگیرید.

که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد، زندگی می کنم.» (کتاب مقدس، غلاطیان ۲:۲۰) این راز عشق و محبت پولوس نسبت به دشمنانش می باشد. ما قادر نیستیم با آن توانی که در وجود ما هست، به دشمنان خود محبت ورزیم. اما این مسیح است که هنگامی که به او اعتماد کرده و از دستوراتش تبعیت می کنیم، به ما این توانایی محبت ورزیدن را می دهد. کتاب مقدس می فرماید: « من به وسیله مسیح که مرا تقویت می کند، به انجام هر کاری قادر هستم.» (کتاب مقدس، فیلیپیان ۴:۱۳)

جون گان کیم - مردی کره ای که به دشمنان خود محبت ورزید

بسیاری از مردان و زنان در دهه های اخیر هستند که زندگیشان را وقف انتشار پیام مسیحیت کرده اند و اغلب تحت شکنجه و یا مرگ قرار گرفته اند. برای مثال، در کره، جون گان کیم، یک رهبر مسیحی شناخته شده می باشد که شاهد سلاخی شدن همسر و پدرش در مقابل دیدگان خود می باشد که توسط حامیان کمونیست که اهل روستای خود او بودند، صورت گرفت. خود او نیز تا سر حد مرگ مورد ضرب و شتم فرا گرفت. در نهایت او جان سالم به در برد و از خدا خواست تا به او قلبی پر از محبت نسبت به دشمنانش بدهد. او در نهایت سبب گرویدن ۳۰ تن از کمونیست ها گشت که شامل فردی که مسئول کشته شدن اعضای خانواده اش بود نیز می گردد. **کمال- یک تروریست مصری افراطی که از فردی قاتل به فردی بخشنده تبدیل می گردد**

کمال در سنین کودکی شروع به حفظ کردن آیات قرآن کرد و آنچه را از نظر او عشق به کلام خدا بود در خود توسعه داد. هنگامی که او بزرگ تر شد، شروع

به خواندن کتاب های اسلامی و تفسیر قرآن کرد. با جدا کردن مسلمانان از نا مسلمانان مطابق تعلیمات قرآن، او در نهایت به این نتیجه رسید که والدین خود او کافر هستند. مطابق آنچه که او از قرآن فهمیده بود حتی چیزهای کوچکی مانند اینکه زنی نقاب بر صورت نداشته باشد، او را تبدیل به یک نا مسلمان می کرد. مردی که ریش نگذارد، یک نا مسلمان محسوب می شد. در نظر او، مسیحیان بدترین دشمنان او بودند و شروع به دست داشتن در حملات بر علیه مسیحیان و کلیساها کرد. یک گروه اسلامی که در صدد سرنگونی دولت سکولار مصر و تأسیس یک دولت اسلامی افراطی بودند، او را به استخدام سازمان خود در آوردند و او به عنوان یکی از رهبران محلی برگزیده شد. گروه او اقدام به ربودن یک نویسنده مسلمان میانه رو کردند که مبادرت به انتقاد از این گروه اسلامی کرده بود.

کمال و گروهش پس از خواندن مقاله ای در روزنامه کاپرو که درباره دستگیری مسیحیان در مصر به جرم تغییر دین بود، تصمیم گرفتند که باید کاری برای اسلام انجام دهند. آنها تصمیم گرفتند که نبرد آنها یک نبرد خردمندانه باشد که شامل تحقیق و نوشتن کتابی بود که ثابت می کرد محمد پیامبر راستین خداست و کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان یک متن غیر قابل اعتماد همراه با تغییر و اشتباه می باشد. کمال توسط امیر، رهبر گروه اسلامی، برای بررسی و نوشتن این کتاب انتخاب شد. او در ابتدا به این تصمیم شدیداً اعتراض کرد، اما در نهایت مسئولیت نوشتن کتاب را قبول کرد که از آن به عنوان ناخوش آیند ترین کاری که در زندگی انجام داده است، یاد می کند.

هنگامی که او خواندن کتاب مقدس و مراجع متقابل آن در کتاب های متعدد اسلامی را تمام کرد، از اینکه کتاب مقدس نه غلط بود و نه دچار تغییر، متعجب شد. او از تعلیمات کتاب مقدس در زمینه بخشش و محبت بدون قید

و شرط که در زندگی و سخنان عیسی دیده می شد، مبهوت گشت. او به خصوص با خواندن اینکه چطور عیسی به پیروانش در مورد شکنجه هشدار داده بود و همچنین اینکه چطور پس از دو هزار سال، آن شکنجه همان طور که عیسی گفته بود، اتفاق می افتاد، مات و مبهوت گشت. با خواندن کتاب مقدس دلیل اینکه چرا مسیحیان مصر در صدد تلافی بر علیه مسلمانان بر نمی آیند و اینکه چرا آنها قادر به بخشیدن و فراموش کردن بودند را درک کرد. هر چه در گذشته از خواندن کتاب مقدس متنفر بود، به همان اندازه اکنون شیفته تعالیم و پیام این کتاب گشته بود.

با این حال، او کاری برای انجام دادن داشت و به تصمیم خود با سر سختی ادامه داد و انتخابش این بود که ثابت کند عیسی خدا نیست و هرگز به صلیب کشیده نشده است. به همین منظور شروع به مطالعه قرآن کرد. او تمام صفات و خصوصیات خدا را همان طور که قرآن در مورد آن نوشته بود در کنار هم قرار داد. از طرفی شروع به گشتن صفات عیسی در قرآن کرد. با بی میلی، کمال فهمید بسیاری از صفاتی که قرآن برای خدا اختصاص داده



است، برای عیسی نیز اختصاص داده شده است. این برای کمال ثابت کرد
که عیسی و خدا در واقع یکی هستند.

افزایش شک و تردید زندگی کمال را تیره و تار کرده بود. او همواره اسلام را
دوست می داشت و اعتقاد داشت که تنها راهی که به خدا ختم می شود
از طریق محمد می باشد. اما اگر عیسی و خدا یکی هستند، پس راه بهشت
کدام است؟



روزی امیر برای ملاقات کمال به خانه اش آمد و تمامی تحقیقاتی را که کمال
کرده بود و به صورت فایل درآورده بود (خدایی بودن عیسی، کتاب مقدس به
عنوان کلام حقیقی خدا...)، پیدا کرد. او نمی توانست آنچه را که می خواند،
باور کند. او به کمال گفت که اگر این نظرات بدعت گونه اش را با مسلمانان
در میان بگذارد، او را خواهد کشت و همچنین به او گفت که اکنون یک کافر
به حساب می آید.

با این حال کمال نمی توانست از این عقیده که مسیحیت راه درست است، روی برگرداند. او نشست و گفت: « خدایا تو می دانی که من تو را دوست دارم و من می دانم که تو از من می خواهی که در راه درست قدم گذارم. خدایا بیش از این نمی توانم در برابرخواست تو ایستادگی کنم. همه آنچه که انجام داده ام، تلاشی بود برای خشنود کردن تو. از تو خواهش می کنم که مرا کمک کنی.»

عیسی دعای او را شنید. او را رهایی بخشید. به او یک قلب تازه و یک زندگی نو داد. تکاپوی کمال برای آشتی کردن با مادرش آغاز شد. او از مادرش برای سالهای خشونت و بدرفتاری با خانواده عاجزانه طلب بخشش کرد. تکاپوی او برای آشتی کردن به خانواده اش ختم نشد. او تاجران مسیحی را که مورد غارت و بدرفتاری قرار داده بود پیدا کرد و از آنها نیز عاجزانه طلب بخشش کرد.

در طی ماه های بعدی، در ایمان تازه اش رشد پیدا کرد و به تدریج اعتماد مسیحیان محلی را به خود جلب کرد و به عضویت یک کلیسا در آمد. او غسل تعمید گرفت و همچنان در معرض حملات فیزیکی و تهدیدات علیه زندگی اش بود چرا که احساس می کرد که برای عیسی که همه چیز به او داده است، هیچ چیز به اندازه او ارزش ندارد.^۳

نتیجه گیری

موضوع دوست داشتن دشمن، تنها مربوط به داشتن اندیشه های خوب نمی باشد. شما تنها با تلاش خود، هرگز قادر به دستیابی به موفقیت نخواهید بود. « برای

۳- داستان کمال با کسب اجازه از نهاد «بالاتر از رویا» نوشته شده است.

انسان غیر ممکن است، اما نه برای خدا، زیرا برای خدا همه چیز امکان دارد.» (کتاب مقدس، مرقس ۲۷: ۱۰) شما به عیسی نیاز دارید تا او قلب شما را تغییر دهد چرا که اصلی ترین مشکلات ما، ناشی از مسایل مربوط به قلبمان می باشد. شما به عیسی نیاز دارید تا آن محبتی را به ما بدهد که خدا با فرستادن او برای نجات و بخشش دنیایی پر از انسانهای مطرود، بیزار از خدا، مبتذل، بد زبان، بی ایمان، دروغگو، فریبکار، دزد، خودخواه، به ما ابراز کرد. این لیست همچنان ادامه دارد و به توصیف ما در بدترین حالات ما می پردازد. با این وجود خدا ما را دوست داشت. ما تنها زمانی قادر هستیم اینگونه دوست داشته باشیم و محبت ورزیم که عیسی مسیح در زندگی ما شروع به کار کردن کند. وقتی که ما به مسیح باور داشته باشیم، خدا از طریق روح القدس خود می آید تا در قلب ما زندگی کند. «کسی که با مسیح متحد است، حیاتی تازه دارد. هرآنچه کهنه بود در گذشت و اینک زندگی نو شروع شده است.» (کتاب مقدس، دوم قرنتیان ۵: ۱۷)

عیسی یک حیات بدون نقص داشت و به گونه ای زندگی کرد که ما می بایستی زندگی کنیم و مرگی را متحمل شد که ما سزاوار آن مرگ بودیم. او مرد تا با مرگ خود مجازات کارهای اشتباه ما را به گردن بگیرد. با مرگ او عدالت و عشق خدا به نتیجه رسید. با ایمان به آنچه که عیسی برای ما انجام داده است، می دانیم که گناهان ما بخشیده می شود و رابطه ما با آفریدگارمان به حالت اول بازمی گردد. خدا به ما یک قلب تازه و یک قلب که مورد بخشش قرا گرفته عطا می کند و به ما کمک می کند تا روز به روز بر عشق خود نسبت به او و خدمت به او بیافزاییم!

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس بگیرید.

M.E.C Word of Hope Ministries

22 New Street,

Rochdale,

OL16 3PQ,

United Kingdom

Email: contact@word-of-hope.net

Web: www.word-of-hope.net

